

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وظائف والدین در آموزش

جهت هفتم

ما در ذیل روایات تأدیب جهت هفتم این است که وجوب و استحباب و تأدیب مختص به والد است یا اینکه شامل والده (مادر) هم می‌شود؟ به نظر می‌آید وجهی نیست که وظیفه‌ای که در قبال فرزند وجود دارد، اختصاص به پدر داشته باشد بلکه شامل والده هم می‌شود و دلیلش این است که گرچه خیلی روایاتی که در این باب وارد شده است دارای تعبیری مذکر است لکن این روایات والد و پدر ندارد چراکه در بعضی از آن‌ها دارد که پدر آمد و دست بچاهش را گرفت و امام فرمود حق این من چیست ولی آن مورد مخصص نمی‌شود بنابراین عرض ما این است که به خاطر شمول این خطابات نسبت به مذکر و مؤنث، روایات شامل والده هم می‌شود.

تعلیل شمولیت

در مثل یا ایها الذین آمنوا اصلاً مقصود مذکر نیست بلکه در عربی گاهی صیغه مذکر مقابل مؤنث به کار می‌رود و گاهی هم مؤنث در آن ملحوظ نیست. در خطابات شرعی مثل یا ایها الذین آمنوا یا همین ادبّه که خطاب مرد است شامل زن هم می‌شود به یکی از این دو وجه:

- ۱- وجه اول این است که در عربی این صیغ مذکر در مقابل مؤنث دو کاربرد دارد. یک کاربرد مشترک و عام که مذکریت در آن ملحوظ نیست یعنی این صیغ به ظاهر مذکر است. در واقع صیغی که برای هر انسانی به کار می‌رود از نظر وضعی شبیه مذکر است. همیشه این طور نیست که صیغه مذکر للمذکر باشد بلکه دو وضع دارد. یک وضع للمذکر و یکی هم عام و مشترک که در خطابات قانونی و حقوقی همین طور است که دیگر از ویژگی‌های مذکری خلع شده و به معنای عام به کار می‌رود. بعضی این دلیل را گفتند که صیغ مذکر در حقیقت در مواردی معنای عام و موضوع له جدیدی دارد.
- ۲- وجه دوم این است که سلمنا که صیغه مذکر برای مذکر وضع شده است و وضع عام ندارد آن وقت می‌گوییم در خطابات حقوقی و شرعی اصل بر الغاء خصوصیت است الا اینکه درجایی عنایت و قرینه خاصی باشد؛ بنابراین این یک اصل است و در قوانین و مقررات حقوقی غیرشرعی هم همین طور است.

پس در شرع به طریق اولی و به وضوح این قاعده جاری است که اصل در صیغ خطابیه که شکل مذکر دارند شمول به نساء است؛ چراکه لحد وجهین إما لأنها موضوعة بلا خصوصية لمذکریة و یا اینکه اگر وضع برای معنای عام نشده باشد، قرینه

عامی داریم که اینجا مقام وضع و جعل قانون است و این تفاوت‌ها دیده نمی‌شود. هر جایی که می‌خواهد تفاوتی ببیند، خود شارع عنایت دارد و جدا می‌کند مثلاً در دیه که عنایت داشته و جدا کرده است لذا وقتی جدا نکند مشترک است. به خاطر این دو وجه، خطباتی که در روایاتی ملاحظه می‌کنید بالمعنی العام است و مذکر خصوصیتی ندارد.

خطاب به ابویین

وجه دیگر این است که در بعضی از روایات ولو سند درست نیست، اسم زن هم به میان آمده است که آن هم قرینه می‌شود. مثلاً در تعلیم قرآن دارد «وَعَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَبَلَ وَلَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَمَنْ فَرَحَهُ فَرَحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - وَمَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ دُعِيَ بِالْأَبَوَيْنِ فَكَسِيَا حُلَّتَيْنِ تَضِيءُ مِنْ نُورِهِمَا وَجُوهُ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۱ که در اینجا ابویین دارد البته در خصوص تعلیم قرآن است ولی شاهی است برای اینکه پدر ویژگی ندارد که حکم را اختصاص به آن می‌دهیم و اما در اینکه در یکی دو روایت این است که مردی خدمت حضرت آمد و گفت حق این بچه چیست؟ آن مورد تبعاً مخصوص پدر نیست والا قیدی در کلام و خطاب بود. همین‌طور روایتی دیگر مثل «رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ أَعَانَا وَوَلَدَهُمَا عَلَيَّ بِرَهُمَا»^۲ و یا روایت «يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنْ عَقُوقِهِمَا»^۳ که والدین را باهم آورده است بنابراین اولاً خطاب عام است و ثانیاً در روایاتی هم والدین و ابویین آمده است و در مورد بعضی از روایات که پدر را ذکر کرده است لا یخصص. البته شاهد دیگر اینکه اگر والد در روایات در مقابل والده قرار بگیرد مقصود پدر است والا اگر مقابل آن نباشد خود والد در اعم به کار می‌رود. در رساله امام سجاد علیه السلام خطاب به مرد نیست و استعمال والد در معنی عام است.

اصل در خطابات

اصل در خطابات این است که خصوصیت‌ها الغاء می‌شود یعنی در مقام جعل قانون و وضع مقررات طبعش این است که مرد و زن ندارد. مجلس که قانون می‌نویسد همه صیغ را مذکر می‌آورد ولی همه می‌دانند که برای همه است و هر جایی عنایت به جدایی زن و مرد دارد، قرینه می‌آورد. در برخی موارد قرینه است مثلاً واجب کرده است تکلیف‌های زائد از زن برداشته شود ولی در امور روحی و معنوی شارع عنایت دارد که شمول داشته باشد و هر دو را در این کار مشارکت دهد و لذا از آن نمی‌شود قرینه و اولویتی درست کنیم و بگوییم چون اختصاص دارد که نفقه و این‌ها بر دوش پدر است البته نفقه پس تأدیب نیز بر عهده اوست پس هر کدام وجهی دارد و نمی‌توانیم این‌ها را قیاس کنیم.

۱. وسایل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۴۷۵

۲. همان، ص ۴۸۰

۳. همان

مهم این است که ما در چند روایات شاهد می‌آوریم که ابوبن یعنی والدین در مسائل آموزشی قرآن و تأدیبات حقوق مثل هم هستند.

جمع‌بندی

بنابراین همان اصل کلی که در جاهای دیگر نیز گفته شده است را ما مورد تأکید قرار می‌دهیم به اضافه شواهد ویژه‌ای که وجود دارد و آن قرائن را طبعاً نمی‌شود با آن قیاس کرد و دخالت و تغییری در این حکم داد لذا حکم هر دو را شامل می‌شود. بحث دیگر این است که اگر سؤال کنید که والد و والده هر دو این وظیفه را دارند لکن وظیفه‌شان به چه نحوی است؟ می‌گوییم به نحو کفایت است یعنی یا يقوم لوالد بعملية التربيّة و إما أن تقوم والد بهذا العملية. بله تعاون هم همه‌جا می‌شود «تعاونوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» (مائده/۲) و خود دلیل هم می‌گوید یک قسمت پدر انجام دهد و قسمت دیگر را مادر انجام دهد. آن مجموعه واجب بر هر دو واجب است. مجموعه تکالیف تربیتی واجب بر هر دو واجب است و مجموعه تکالیف تربیتی مستحب نیز بر هر دو مستحب است. نکته دیگر این است که در این تکالیف تربیتی وجوب و استحباب کفایی است یعنی اگر او قائم به این امر شد از دیگری ساقط می‌شود و بالعکس و البته تقسیمش هم طبیعی است و مانعی ندارد. یکی این بخش را متکفل می‌شود و یکی بخش دیگر را متکفل می‌شود. طبعاً هرکسی بخشی را متکفل شد و وظیفه‌ای را انجام داد، از دیگری ساقط می‌شود و تقسیمش هم مانعی ندارد کما اینکه تعاون در این مورد هم مانعی ندارد و طبق همان فعل خیر را می‌شود به نحو تعاون انجام داد.

جهت هشتم

بحث دیگری که وجود دارد نسبت حکم تربیت و تأدیبی بر عهده والدین به حکم تربیت و تأدیبی بر عهده سایرین است. در بحث‌های قبلی مفصلاً گفتیم که تعلیم‌های واجبی داریم که بر عهده علماء است یعنی هر انسانی که قادر قیام به آن وظیفه باشد. ارشاد جاهل در احکام واجب است و اگر کسی حکمی را نیاز دارد و مورد ابتلاش است و کسی آن را می‌داند باید به او یاد بدهد. مواردی مانند تعلیم قرآن در جاهایی نه فقط بر پدر و مادر بلکه بر عموم جامعه واجب بود. پس مواردی داریم که با شرایطی به نحو وجوب یا استحباب بر عهده علماء و مردم قرار داده شده است. این حکم اولیه است که در آنجا وجود دارد و وجوبش معمولاً اختصاص به تعلیم بالغین آن‌هم در محدوده مورد ابتلاشان است. از این طرف هم مواردی داریم که در شرع به نحو وجوب یا استحباب بر دوش پدر و مادر گذاشته می‌شود. این دایره‌ها چگونه باهم منطبق می‌شوند و انطباقش چه نتیجه فقهی می‌دهد؟

نتیجه فقهی

بر دیگران به طور عام و به شکل کفایی واجب است که قرآن و حدیث و احکام مورد ابتلا و یا وظایف امر به معروف و نهی از منکر را به بالغین آموزش دهند. پس بر دیگران واجب است که وظایف تأدیبی را نسبت به غیر انجام دهند لذا این امور اگر در حوضه خانواده هم مورد وجوب قرار گرفت یعنی تکلیف وجوبی روی آن آمد، این حکم دوم موجب تأکد وجوب است. مواردی به ادله عامه می‌گویند که برای همه مردم به نحو کفایی واجب است که اقدام به تعلیم و تربیت و تأدیب دیگران کنند البته قیود و مواردش را قبلاً بحث کردیم لذا این تکلیف متوجه عموم جامعه و همه واجدین شرایط است که نسبت به آموزش مثلاً قرآن یا احکام و غیره اقدام کنند. این وظیفه عام شامل تأدیب و تعلیم‌هایی است که یک بخش آن مثلاً تعلیم قرآن و نماز و امثال این واجبات است. جایی که برای پدر و مادر این خطاب حکم عام داشت، معلوم است که این خطاب خاص موجب تأکد وجوب است؛ یعنی می‌گویند این وظیفه عامی است که برای همه است و آن خطاب می‌گویند برای پدر و مادر واجب است با آن ضمیمه عام که نتیجه‌اش می‌شود تأکد وجوب.

قاعده اصولی

این همان قانون اصولی است که نتیجه‌اش تأکد وجوب است. خطابی که به این افراد بالغ می‌گویند شما احکام را یاد بدهید یا این علمی که مایع عزت اسلام است را یاد بدهید، عام است و همه از جمله پدر و مادر را می‌گیرد. خطاب خاص در مورد پدر و مادر هم وظایف فوق را واجب کرده است که این موجب تأکد می‌شود. پس این یک قاعده است در پاسخ به نسبت این دو حکم که در مواردی که این دو حکم اجتماع دارند یعنی وجوب عام و دلیل خاص برای والدین، این دلیل خاص موجب تأکد وجوب می‌شود و لذا بخشی از این تکالیف برای پدر و مادر مؤکد است والا اصل تکلیف بین همه مکلفین مشترک است.

جمع بندی

در مواردی این وظیفه بر دوش دولت قرار داده شده است یعنی حاکم موظف است آن اقدامات را انجام دهد لذا در آنجا هم مورد تأکد واقع می‌شود. پس یک دایره از تکالیف تعلیمی و تربیتی هم وظیفه دولت به عنوان شخص حقوقی است و هم وظیفه آحاد جامعه و هم وظیفه اشخاص حقیقی و هم وظیفه والدین به عنوان واجب کفایی به عبارت دیگر در مواردی این طور است که هر سه وظیفه بر هم منطبق است؛ آن وقت خطاب به والدین واجب کفایی است و در مقایسه با آن خطاب عام موجب تأکد می‌شود. تأکید یعنی اولویت یعنی ترک والدین عقاب بیشتری دارد. ثمره‌اش در عقاب ظاهر می‌شود که برای والدین عقاب بیشتر است علاوه بر اینکه این تأکید موجب ثواب بیشتر نیز می‌شود اما این دو قسم دلیل خاص و عام ثمرات دیگر هم دارد.

ثمره دیگر

ثمره دوم غیر از تأکید، تفاوت این دو سنخ از حکم در ویژگی‌های حکم و خصائص آنهاست؛ مثلاً حکم عامی گفته است که ارشاد جاهل کنید. این حکم برای علماء است یعنی علماء باید ارشاد جاهل کنند. وقتی کسی مفاد حکم را نداند وظیفه هم ندارد اما وظیفه والدین ولو اینکه خودشان نمی‌دانند باید انجام پذیرد یعنی یا اینکه خودشان بروند و یاد بگیرند یا اینکه به واسطه و توکیل حکم را محقق کنند. ارشاد جاهل در حد وظیفه والدین نیست و هیچ‌کس از فقها نگفته که اگر خودت نمی‌دانی برو کسی را پیدا کن که ارشاد کند.

تأدیب مستحب

بند دوم این است که در مواردی حکم، استحبابی است. در اینجا نیز الکلام الکلام. گفتیم مواردی داریم که برای والدین اقدام به تعلیم و تأدیب واجب نیست و جزء قلمرو مستحبات است. گاهی در این موارد نیز حکم عامی برای همه داریم که می‌گوید اقدام به این کار کنید مثل امر و اعانه بر مستحبات. فلذا استحباب این تعلیمات برای والدین مؤکد است.

تأدیب غیر بالغ

در پاسخ به نسبت بین این‌ها باید گفت که حکم والدین در مورد وظایف و جویی یا استحبابی گاهی است شامل دیگران نمی‌شود و دیگران این حکم را ندارند مثلاً در بچه‌ای که ممیز و غیر بالغ است نسبت به غیر بالغین که این حکم فقط شامل پدر و مادر می‌شود که باید اقدام به تربیت او کنند ولی ادله ارشاد جاهل مختص بالغین است یعنی در احکامی که مورد ابتلای بالغ است. یکجاهایی هم البته داریم که غیر بالغ را هم می‌گیرد ولی آن محدود است. عمده تعلیمات واجب همانند ارشاد جاهل اختصاص به بالغین دارد. حکم اینجا برای بالغین بر دیگران واجب است و نسبت به پدر و مادر برای غیر بالغ هم وجوبش را می‌گیرد و لذا مواردی هم داریم که این وجوب شامل دیگر وجوب تأکیدی نیست و وظیفه خاص پدر و مادر است بخصوص در غیر بالغ درحالی‌که این واجب بر غیر و دیگران واجب نیست. ممکن است برای دیگران مستحب باشد ولی برای آنها واجب نیست.

نتیجه

پس حکم تعلیم یا تأدیبی که بر پدر و مادر قرار داده نسبتش با سایرین این است که گاهی همین حکم بر سایرین هم هست بنحو الوجوب که تأکد وجوب است و گاهی هم آن حکم استحبابی است و برای دیگران هم استحبابی است لذا یتأكد الاستحباب مع الخصوصیات که اشاره شد و سوم اینکه حکمی که برای والدین واجب است برای دیگران واجب نیست که

و جوب تأسیسی می‌شود و دیگر وجوب تأکیدی نیست. حال در مورد دولت باید بررسی شود که آیا مواردی حداقل شامل آنها نمی‌شود یا نه؟ اگر بشود موجب تأکید می‌شود ولی هر جا که شامل نشد دیگر آنجا تأکیدی نیست بلکه استجابی است که حداقل بخش‌هایی از آن شامل آنها نمی‌شود.

جهت نهم

گفتیم که اصل در خطابات عینیت است الا اینکه قرینه باشد و حمل بر کفائیت شود. قرینه این است که اگر درجایی مقصود از خطاب را کاملاً می‌دانیم و می‌فهمیم که این مقصود تکرر پذیر نیست قهراً این خطاب کفایی می‌شود البته این آنجایی است که به‌طور واضح عقل ما می‌فهمد که این مأموره تکرر پذیر نیست. مثلاً گفته این میت را دفن کنید لذا اگر یکی آمد و دفن کرد دیگر برای بقیه مصداقی ندارد و لذا این را می‌گوییم واجب کفایی. اصل در خطابات عینیت است مگر اینکه مأموره قابل تکرر باشد که می‌شود کفایی آن وقت در تعلیم و تربیت و امثال این‌ها این قرینه وجود دارد و لذا در همه جا می‌شود کفایی و واجب بر همه و مؤکد بر پدر و مادر با عقاب بیشتر.

دلیل

دلیل این کفائیت هم همین نکته عقلی است که در اصول به آن اشاره شد. مأموره تکرر ناپذیر این می‌شود مورد وجوب کفایی ولو اینکه اطلاق دلیل و اصل دلیل وجوب عینی است و هرکسی تکلیفی دارد. مثلاً أقام الصلوة این‌طور است ولی وقتی که تکرر پذیر باشد آن‌طور می‌شود مثل نماز که هر کس می‌تواند نماز خودش را بخواند ولی چیزی که متعلق دارد و تکرر پذیر نیست می‌شود کفایی. این یک قاعده اصولی است که فی الخطاب يحمل الى الوجوب العینی الا اذا كان المأموره غیر قابل التکرر و يحمل الى الکفایة. اینجا مصداق همین است که قابل تکرر نیست. غالباً تعلیم و تأدیب قابل تکرر نیست و لذا می‌شود کفایی. اگر محدوده کفایی واجب فقط پدر و مادر است، در خود آنها کفایی است و اگر محدوده وجوب همه هستند کفایی همه می‌شود.

نکته

در مواردی ما چیزی غیر از کفایت داریم و آن سقوط دلیل از قابلیت امتثال توسط کسی است که مخاطب دلیل نبوده است؛ یعنی سقوط دلیل از کسی به امتثال از مکلف به دلیل انجام آن فعل از غیر مکلف مثلاً اگر گفتیم میت را دفن کنید این خطاب به وجوب خطاب مکلفین به آدم‌های بالغ و عاقل است حال اگر دیوانه یا بچه‌ای که مورد خطاب نبود آمد و این را دفن کرد خطاب از همه ساقط می‌شود و عقل این را می‌فهمد که اینجا نمی‌توانیم بگوییم کفایی بود و شامل او هم می‌شد و با عمل او از

من ساقط شد. نه این واجب، کفایی است برای من و بالغین و عاقلین و هرکسی که جزء عقلا باشد ولی اگر کسی که خطاب متوجه او نیست عمل را انجام داد؛ عقل می‌گوید امتثال انجام نشد ولی مصداقی برای امتثال نیست. آنجایی که طرف خطاب انجام بدهد می‌گوییم مکلف امتثال کرد و از سایرین ساقط شد ولی اینجایی که غیر مکلف به این خطاب عمل کند می‌گوییم امتثال پیدا نشد چون مخاطب نبود ولی مورد تکلیف مصداقی ندارد و ساقط است. این هم در اینجا مصداق دارد و آن تکالیف تعلیمی و تربیتی که واجب بر پدر و مادر باشد ولی برای دیگران واجب نباشد را شامل می‌شود حتی گفتیم اگر بر دولت و بر دیگران واجب نیست ولی اگر آمدند و تبرعاً قیام بر این امر کردند چون تکرر پذیر نیست از والدین ساقط می‌شود. پس ربما یسقط التکلیف بالفعل التبرعی من الذی لیست به مخاطب بالتکلیف. این هم یک قاعده کلی و اصولی است که اینجا مصداق دارد. مثلاً قرآن به او یاد بدهد که حمد و سوره‌اش را بخواند که این متکرر نمی‌شود و اگر یاد گرفت تمام است.

جهت دهم

آیا این وجوب و استحبابی که برای والدین آمده است مطلق است یا مشروط به علم؟ گاهی بعضی از واجبات برای علماء است لکن نمی‌گوید حتماً برو عالم بشو ولی اگر عالم شدی این برای تو واجب است که این می‌شود مشروط به علم ولی بعضی از واجبات مطلق است یعنی اگر هم نمی‌دانی باید بروی یاد بگیری. حال آیا این تعلیمی که بر عهده پدر و مادر قرار دارد، تکلیف مشروط به علم است که اگر بلد بودی و می‌دانستی باید این کار را بکنی یا اینکه مطلق است که اگر ندارد باید بروی یاد بگیرد یا توکیل کند. قبلاً گفتیم که به خاطر اطلاق ادله، مطلق است و باید این کار را انجام دهد و چون این اطلاق اعم از توکیل و مباشرت است، هیچ‌وجهی ندارد که مخدوش شود لذا این تکلیف باید انجام شود بالمباشره او بالتوکیل؛ پس این تکلیف مشروط به علم والدین نیست در هر حال اگر می‌دانی باید اقدام کنی و اگر نمی‌دانی یا باید خودت اقدام کنی یا باید به دیگران توکیل نمایی.

جهت یازدهم

آخرین بحثی که ذیل این روایات عرض می‌کنیم این است که این حکم تعبدی است یا توصلی؟ جواب این است که توصلی است. در بحث تعلیم قرآن، بحث‌های طولانی داشتیم که قائل به دو نوع توصلی بودیم. در اینجا قائل به توصلی نوع اول و توصلی نوع دوم بودیم که باید توضیحاتش را مباحث قبل ببینید. در وظایف تعلیمی پدر و مادر چه واجب و چه مستحب اصل توصلیت است ولی در مثل آموختن قرآن یک نوع توصلی خاصی است که قبلاً گفتیم و تکرار لازم نیست.